اسطوره ی هوم در شاهنامه

میرزابیانی، مهین

رنگ حیات قلب و رنگ سرخ،رنگ حیات و همت و رنگ زرد،رنگ‏ ضعف است».(مجموعه‏ی مقالات همایش بین المللی شیخ نجم الدین‏ کبری،ص 116 و 114)

اما برای تهی شدن از تمام رنگ‏ها و برخاستن از کفر رستمیت و عشقش که نماد آن رخش است،باید دل به دریای سیاهی که رنگ و نور ذات است،زده و در آن فنا شود،چنان‏که فنا شدن فرجام سیر و سلوک هر عارفی‏ست،چون هنگامی که عارفی به فناء فی الله رسید به‏ بقا ابدی که بقا بالله است،دست می‏یازد در شاهنامه این دریا به صورت‏ چاهی مجسم شده است که رستم و رخش را که نماد پیر باطن و عشق‏ است در کام خود می‏کشد.

جالب است که در فرجام و پایان این سفر شغاد هم که نماد سروش‏ است به تیر رستم از پای درمی‏آید و این امر نشان‏گر این است که رستم‏ به مقام«لی مع الله»رسیده است و به قول شیخ محمود شبستری:

فرشته گرچه دارد قرب درگاه‏ نگنجد در مقام لی مع الله

منابع

1-قرآن،ترجمه‏ی الهی قمشه‏ای،مهدی.

2-عرفان اسلامی،انصاریان،حسین،انتشارات پیام آزادی،چاپ اول،1368.

3-شرح فارسی مصباح الشریعه،گیلانی،عبد الرزاق،به تصحیح سید جلال الدین‏ محدث(ارموی)،نشر صدوق چاپ سوم،1366.

4-مفاتیح الجنان،قمی،شیخ عباس.

5-داستان‏هایی از شاهنامه‏ی فردوسی،صانعی(شریعت پناهی)،مسعود، انتشارات جانزاده،چاپ اول،1376.

6-فرهنگ اشعار حافظ،رجایی،احمد علی،انتشارات علمی،چاپ هشتم،1375.

7-ممد الهمم در شرح فصوص الحکم،آملی حسن‏زاده،سازمان چاپ و انتشارات‏ وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی،چاپ اول،1378.

8-تجربه‏ی دینی و مکاشفه‏ی عرفانی،فعالی،محمد تقی،مرکز نشر پژوهشگاه‏ فرهنگ و اندیشه،چاپ اول،1379.

9-ابعاد عرفانی اسلام،شیمل آن ماری،ترجمه‏ی عبد الرحیم گواهی،دفتر نشر فرهنگ اسلامی،چاپ سوم،1377.

10-عارفانه‏ها،معصومی،رضا،نشر اشاره،چاپ ششم،1371.

11-مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن‏راز،لاهیجی،شمس الدین محمد،مقدمه، تصحیح و تعلیقات محد رضا برزگر خالقی و عفت کرباسی،انتشارات زوار،چاپ سوم، 1378.

12-دو رساله‏ی عرفانی در عشق،تصنیف غزالی احمد و باخرزی،سیف الدین‏ به کوشش ایرج افشار،انتشارات صفی علی شاه،چاپ سی‏ام،1380.

13-فرهنگ اصطلاصات عرفانی،سجادی سید جعفر،انتشارات طهموری،چاپ‏ پنجم،1379.

14-پرتو عرفان،کی‏منش،عباس،انتشارات سعدی،چاپ اول،1366.

15-مجموعه مقالات همایش بین المللی شیخ نجم الدین کبری،ناشر رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران در ترکمنستان،چاپ اول،1380.

16-گلشن راز،شبستری،شیخ محمود،به تصحیح پرویز عباسی داکانی،انتشارات‏ الهام،چاپ دوم،1380.

17-شاهنامه‏ی فردوسی،ژول مول،ترجمه‏ی جهانگیر افکاری،شرکت سهامی‏ کتاب‏های جیبی،1369.

18-فرهنگ فارسی،معین،محمد،انتشارات امیر کبیر،چاپ یازدهم،1376.

19-کلیات دیوان شمس،مولوی بلخی،جلال الدین محمد،مقدمه‏ی بامداد جویباری،انتشارات گلشائی،چاپ اول 1368.

20-به پاکی خورشید،صادقی،امیر،مقدمه‏ی محمودی بختیاری،علی قلی، انتشارات سرای مهر،چاپ اول،1382.

21-مثنوی معنوی،مولوی بلخی،جلال الدین،به تصحیح رینولد الین نیکلسون، انتشارات علمی،چاپ دوم،1364.

اسطوره‏ی هوم‏ در شاهنامه

مهین میرزابیاتی

کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی‏ کلمه‏ی هوم در برخی از داستان‏های شاهنامه آمده و به‏گونه‏یی‏ست‏ که نقش به سزایی را ایفا نموده و گویا نام گیاه و عابدی بوده است.

مقدمه

اساطیر نشان‏دهنده‏ی فرهنگ و نحوه‏ی تفکر مردمان در دوران‏های‏ کهن است و زبان گویای تاریخی‏ست از دوران پیش تاریخی،سخنگوی‏ بازمانده‏های گران‏بهایی‏ست که از دل خاک‏ها بیرون کشیده می‏شود یا در دل‏ کوه‏ها و سنگ‏ها یافت می‏گردد.اساطیر نماینده‏ی تداوم زندگی فرهنگی یک‏ ملت و به نوعی تاریخ آن است.در این مقاله تنها پیرامون موضوعی کوچک از مجموعه‏ی بزرگ شاهنامه به نام هوم پرداخته شده و درون مایه‏ی آن در نوشته‏های باستانی و اساطیری مورد بررسی قرار گرفته است.

هوم

هوم در شاهنامه

بندکننده افراسیاب است که در میان ثلث زمین و در بین دیوار آهنین‏ احاطه شده بود.

هوم در اسطوره

نام گیاهی مقدس که آن را در هاون می‏سایند و شیره‏ی آن را از صافی‏یی‏ که از موی گاو درست شده است،می‏گذارند و آن را با آب دعا خوانده شده، مخلوط می‏کنند و این کار هم به عهده‏ی هفت موبد بوده است که به مراسم‏ هوم‏سایی معروف بوده است و سپس آن را طی مجالسی خاص و مذهبی‏ برای فدیه دادن به کار می‏برده‏اند.به‏طوری‏که می‏نویسند امروزه این مراسم‏ توسط دو موبد به نام‏های زوت و راسپی انجام می‏گیرد و پلینی کوبیدن این‏ گیاه را در سرزمین‏های،ماد،پونت و نیز بخشی از ارمنستان ذکر کرده است.

در دینکرد،به جادوگری به عنوان نخستین شکل از اشکال سه‏گانه‏ موجود در دین ایرانی اشاره شده است.فرقه‏یی که در آن آفریننده به صورت‏ تبهکار مطلق تصور می‏شود.پلو تارک می‏گوید:هم‏چنین زردشت به آن‏ مردمان آموخت تا برای اورمزد(اورمزس،روشنایی)نذورات و شکرگزاری و برای اهریمن(اریماینوس،تاریکی و جهل)مویه و زاری و فدیه‏های‏ گمراه‏کننده پیشکش کند.این شیوه‏ی عملکرد ظاهرا در دین نوشته‏های‏ ایرانی که طبیعت‏پرستی،تاثیرات زردشتی یا نفوذ مغان را نشان می‏دهد،نادیده‏ گرفته شده است.ایشان برای نیایش اهریمن گیاه خاصی موسوم به هوم را در هاون می‏سایند و هم‏زمان از هدس(مصری اوزیویس،یونانی پلوتو)استمداد می‏جستند.آن‏گاه ساییده آن را با خون گرگ قربانی شده،می‏آغشتند،سپس‏ در مکانی تاریک می‏گذرادند که در معرض نور خورشید نباشد در واقع آنان‏ معتقد بودند که برخی از گیاهان به ایزد نیکی تعلق دارد و برخی دیگر از آن‏ دیوان اهریمنی‏ست.1

هوم در حماسه

نام عابدی‏ست.

هوم در اوستا

با صفات دور دارنده‏ی مرگ آمده و مورد تقدیس است و همه‏ی می‏ها را خشم خونین سلاح در پی است،اما می هوم را رامش و راستی.

هوم در مینوی خرد

مرتب‏کننده‏ی مردگان.

هوم در نوشته‏های پهلوی

یکی از ایزدان بوده است.

مسعودی در کتاب خود هوم را مایه و خمیر معرفی نموده است.2

به‏طور کلی می‏توان گفت هوم که در دنیا مینوی ایزد است و در دنیای‏ گیتی گیاه،دشمنان را دور می‏سازد،درمان‏بخش است و سرور گیاهان به شمار می‏آید.همتای هندی آن(سومه)است که هم گیاه است و هم خدا.

هوم آسمانی را پسر اورمزد به شمار آورده‏اند و او را موبدی آسمانی‏ دانسته‏اند که همانند موبدان به خدایان فدیه نثار می‏کند.فشردن آیینی این‏ گیاه نوعی قربانی غیرخونین است.قربانی شدن او موجب شکست شر است. این گیاه خود به خود نیرو می‏دهد و شفا می‏بخشد و اگر آن را تقدیس کنند. نیرویی معجزه‏آسا پیدا می‏کند هوم را که در مراسم دینی،تقدیس می‏کنند، نمادی می‏دانند از(هوم سپید).

هوم سپید

که آن را گوکرن نیز می‏خوانند،گیاهی اساطیری‏ست که در ته دریای‏ فراخکرد می‏روید و بی‏مرگی می‏آورد و در بازسازی جهان یا فراشگرد به کار خواهد آمد.اهریمن برای از بین بردن هوم سپید وزغی را در دریای فراخکرد به وجود آورده و در مقابل،اورمزد دو ماهی مینوی را مامور نگاهبانی آن کرده‏ است.

به چهار مردی که جزء نخستین فشاردهندگان هوم هستند،فرزندان‏ شایسته‏یی عطا می‏شود و یونگهان،جمشید را می‏یابد،آبتین(اثفیان)صاحب‏ فریدون می‏شود،سریت(ثریته)گرشاسب را و پوروشسب،زردشت را به‏ پاداش می‏گیرند.

در هوم شخصیت جنگنده‏یی را نیز می‏توان تصور کرد که با شر مبارزه‏ می‏کند.او ایزدی‏ست که خود را در مراسم قربانی،قربانی می‏کند تا مردمان‏ رنگی بیابند.حضور ایزدی او در روی زمین در گیاه تقدیس شده‏یی که‏ به صورت طبیعی در کوه‏ها می‏روید،آشکار است.3

متوجه شدیم که آن‏چه حماسه از این هوم می‏گوید با آن‏چه اساطیر درباره‏ی او می‏گویند،متفاوت است.اما این تفاوت در کارکرد او تغییری نکرده‏ است.اگر او گیاه مقدی و ایزد اساطیر است،پهلوان و مرد ایزدپرست حماسه‏ هم هست.در اسطوره او برای زردشت،گیاه و وسیله‏ی مقدسی‏ست که‏ می‏تواند با آن(کالبد دیوان،درجان،جادوگران و پریان)را بشکند و نابود کند. درمان‏بخش و دور از آلایش است و در سرچشمه‏ی آب‏های اردویسوراناهیتا روییده است و اکسیر زندگانی جاویدان از آن به دست می‏آید.

هوم دارنده‏ی مرگ است(و نهادن آن بر سر،زندگانی رزم‏آوران را به‏ هنگام نبرد پاس می‏دارد،و به دیگر سخن،زندگانی پرستندگان خود را طولانی‏تر می‏سازد).این گیاه مقدس در سیر تکاملی اسطوره به ایزدی بدل‏ می‏شود که مستقیما در شکستن و نابودی جادو سهیم است:

هوم درمان‏بخش شهریار زیبای زرد دیدگان در بلندترین قله‏ی کوه هرا، ارت را می‏ستاید و از او می‏خواهد که(این کامیابی رابه من بد ای ارت نیک، بزرگوار که منم افراسیاب تورانی نابکار را به بند آورم و بسته گشتم و بسته‏ برانم،بسته برای کیخسرو برم،تا او را روبروی دریاچه‏ی چیچست ژرف و پهن‏ بکشد.درحماسه،این هوم رابطه‏ی آسمانی خود را حفظ کرده و(سروش)در پیدا کردن افراسیاب یاور اوست.حال آن‏که در تاریخ او فقط مردی‏ست زاهد و یا نیک‏مردی نیکوکار از بندگان خدا.

باری او نشانه‏یی‏ست از روابط اصلی جنگ بزرگ و فصل مشترک‏ نیروهای خیر است.تلفیقی‏ست از انسان حماسه و انسان اسطوره،هم‏پهلوان‏ است و هم نسبتی کیخسروی و الهی دارد.از سویی،هم نشانه‏ی قدرت‏ کیخسروی‏ست و هم نشانه‏ی کناره‏جویی کیخسرو از زندگانی عادی و قدرت‏ مادی،مقدسی‏ست که به دور از شهر و دیار آدمیان،در کوهی به ستایش ایزد مشغول است و این چه تجانس شگفتی با پایان کار کیخسرو دارد:

یکی مرد نیک اندر آن روزگار ز تخم فریدون آموزگار پرستار با فرّ و برز کیان‏ به هر باره با شاه بسته میان‏ پرستشگهش کوه بودی همه‏ ز شادی شده دور و دور از رمه‏ یکی کاخ بود اندر آن برزکوه‏ بدو سخت نزدیک و دور از گروه‏ پرستشگهی کرده پشمینه پوش‏ ز کافش یکی ناله آمد به گوش

هوم بی‏درنگ ناله‏ی افراسیاب را می‏شناسد،چراکه از پسی پیش در انتظار اوست،و جنگ و گریز او را دنبال کرده و پیروزی خسرو را آرزو داشته‏ است:

چنین گفت کاین ناله هنگام خواب‏ نباشد مگر آن افراسیاب

ناله‏ی افراسیاب،بانگ از دست‏شدگی اوست.صدای موجودی‏ست که‏ همه‏ی تعینات خود را از دست داده است نه تنها بی‏پادشاهی و قدرت که بسی‏ زیردست و آواره و ناچیز.او فقط(زمانی)ست که هنوز به پایان نرسیده است:

یکی غار داری به بهره به چنگ‏ کجات آن سر تاج و مردان جنگ‏ کجات آن همه زور و مردانگی‏ دلیری و نیروی فرزانگی‏ کجات آن بزرگی و تخت و کلاه‏ کجات آن بر و بوم و چندان سپاه‏ که اکنون بدین تنگ غار اندری‏ گریزان به سنگین حصار اندری

چنین است که بی‏هیچ چاره‏یی در برابر هوم تسلیم است و گرفتار،نیرویی‏ در او نیست که مقاومتی کند.هوم که آمیزه‏یی‏ست از پهلوانی و دین.بی‏هیچ‏ مانعی بازوی او را به کمند می‏بندد.زیرا افراسیاب دیگرنه پهلوان است و نه‏ جادو.تن به مرگ داده است و از یأس و بی‏دلی‏ست که آماده‏ی تسخیر شدن‏ است و ناله‏ی او آیا دعوت‏کننده‏ی هوم به دستگیری و گرفتاری‏اش نیست؟

افراسیاب چندان خوارمایه و زبون به چنگ هوم می‏افتد که شاعر نمی‏تواند شگفتی خود را پنهان دارد و لختی بر این درنگ می‏کند:

شگفت‏ار بمانی بدین در رواست‏ هر آن‏کس که او بر جهان پادشاست‏ جز از نیک‏نامی نباید گزید بباید چمید و ببارید چرید ز گیتی یکی غار بگزید راست‏ چه دانست کان غار هنگ بلاست

توجیه منظومه کاملا زمینی و انسانی‏ست،این همان قانون اخلاقی تقدیر است،اما این تقدیر جز به یاری مردی زمینی و آسمانی فرانمی‏آمد.این‏ واسطه‏ی بشری و ایزدی اگر نمی‏بود،شاید کیخسرو در حیرت‏ جست‏وجویش تا ابد باقی می‏ماند.تشخیص و دریافت این راز حتا بر کیخسرو ممکن نیست.تنها چنین موجود شگفتی که بیش‏تر حماسی‏ست تا اساطیری،قادر به شکستن بن‏بست ماجراست.

هوم،حماسه‏ی بسی جذاب‏تر از هوم اساطیر است و مردی پهلوان‏گونه‏ که کمندی بر جای زنار دارد.مردی‏ست باهوش و بی‏باک.شاعر او را به‏گونه‏یی که می‏پسندیده و می‏اندیشیده و ساخته است:

بیامد به کردار شیر ژیان‏ ز پشمینه بگشاد گردی میان

پرسش افراسیاب از هوم به هنگام گرفتار شدن،بسی دردناک است:

چه خواهی ز من،من کیم در جهان‏ نشسته بدین غار با اندهان؟

او حتا برای خودش نیز دیگر شناخته نیست.چنین موجودی با آن‏چه‏ افراسیاب بوده است،بیگانه می‏باشد.هوم او را به ماهیت و کردار افراسیابش‏ آشنا می‏سازد،و آن‏چه بر دست او رفته است،یاد می‏کند.افراسیاب دیگر در پی هیچ چیزی نیست.با تلخی و ناباوری،پرسشی از هوم دارد که بی‏جواب‏ می‏ماند.انگار در شاهنامه همواره پرسش‏های او بی‏جواب می‏ماند.گویی‏ اگر اسطوره و دین،پاسخ‏هایی قطعی به چنین تردیدها و پرسش‏ها داشته‏ باشند،حماسه از این حتمیت و قاطعیت فاصله دارد:

بدو گفت کاندر جهان بی‏گناه‏ کرا دانی ای مرد با دستگاه‏ چنین راند بر سر سپهر بلند که آید ز من درد و رنج و گزند ز فرمان یزدان کسی نگذرد وگر دیده اژدها بسپرد

هرچه هست کردار هوم در برابر چنین پاسخ‏هایی بسی قابل دقت است:

بپیچید دل هوم را زان گزند برو سست کرد آن کیانی کمند بدانست کان مرد پرهیزگار ببخشود بر ناله‏ی شهریار بپیچید و زو خویشتن درکشید به دریا درون جست و شد ناپدید

هوم که به ناله‏یی بر او دست یافته،اینک به ناله‏یی او را رها می‏سازد و شگفت‏زده بر آب دریاچه‏ی چیچست خیره می‏شود.انگار اگر گودرز از آن جا نمی‏گذشت،حیرت او را پایانی نمی‏بود.هوم آگاه‏شونده از وجود افراسیاب‏ است و گودرز منتقل‏کننده‏ی این آگاهی به کیخسرو،و این تلفیق دیگری‏ست‏ از حماسه و اسطوره،در پی‏بردن به هستی اهریمن.

پنهان شدن افراسیاب در دریاچه،انگار آمیختگی بدی و نیکی‏ست.این‏ اژدها و دیو خشکی و کورکننده‏ی چشمه‏ها،در آب ایمن شده است.آب مظهر روشنایی و پاکی و افراسیاب مظهر و پلیدی،درهم آمیخته‏اند.اما این‏ تاریکی و پلیدی‏ست که در دل روشنایی جای گرفته و از کلیت وسیع آن قابل‏ انتزاع است.نیرویی باید که این دو را از هم تمیز داده،جدا سازد.این نمودار درون آمیختگی زردشتی‏ست.دو نیروی کاملا متضاد هنوز درهم آمیخته‏ می‏زیند.

کار اهریمنی افراسیاب با هجوم بر آب و فرورفتن او سه بار در دریای‏ وروکش برای یافتن فره آغاز شده،اینک با پایان او و پنهان شدنش در آب‏ تکمیل می‏شود و هوم عامل تمیز میان بدی و نیکی و جداکننده‏ی آن‏دو از یک‏دیگر است.

کیخسرو و کاووس به دیدار هوم می‏شتابند و به راهنمایی او گرسیوز را در کنار دریاچه به خام گاو می‏کشند.تا بدین شکنجه و عذاب،افراسیاب را به‏ چنگ آورند.انگار هوم بهتر از دیگران به وجود عناصر نیک در هستی‏ افراسیاب واقف است،می‏داند که خصلت گرفتارکننده‏ی افراسیاب چیست:

ورا گر به بر باز گیرد سپهر بجنبد به گرسیوزش خون و مهر چو آواز او یابد افراسیاب‏ همانا برآید ز دریای آب

افراسیاب به آواز و فغان گرسیوز از آب برمی‏آید.دیگر بیم جانش نیست. پناهگاه جادویی خود را رها می‏سازد و به خشکی می‏آید؛و از آن جایی که مهر و خون در افراسیاب تعیین‏کننده وقار اوست و او فصل مشترک جادو و مهر است.موجودی‏ست که می‏تواند این همه دل به مهر و در عین حال این همه‏ سنگدل باشد.جان رها کردن به ناله‏ی برادر و نیز کشتن برادر کار اوست.اما این دو برادر،اگرچه به مهر بدو پیوسته‏اند به کردار و اندیشه از هم دورند و متضاد یک‏دیگرند.یکی گرسیوز است،دستیار بدی،فتنه و دروغ،دیگری‏ اغریرث است،تجسم نیروی خیر و اندیشه‏های نیک و راستی و یاری‏دهنده‏ی‏ نیکان.اما مصیبت افراسیاب در این است که مهر او به گرسیوز اختصاص‏ دارد.

شاید او بدوی‏ترین موجود حماسی‏ست.نمودار عمل و سلطه‏ی غریزه‏ بر وجود آدمی‏ست.اندیشه در او هنوز شکل تعیین‏کننده نیافته است و تابع‏ غریزه است،چنان‏که در انسان بدوی چنین است.دو برادر او نیز نمودار دو نیروی غریزه و اندیشه‏اند.گرسیوز رفتار غریزی دارد،و اغریرث کرداری تابع‏ اندیشه.اردوی بدی و نیکی نیز به اعتباری براساس همین دو تقسیم‏ می‏شوند:نیروهای بدی را مهر به هم تلفیق می‏کند و نیروهای نیکی را اندیشه.

افراسیاب به حکم غریزه از آب بیرون می‏جهد و گرفتار دشمن می‏شود. اگر این خصلت مهر در او به چنین شدتی نبود،هرگز دستیابی بر او ممکن‏ نمی‏شد.در وجود افراسیاب نیکی‏هایی‏ست که همانا او را به دام می‏اندازد.

باری افراسیاب بدین تمهید از آب سربر می‏آورد و به دلسوزگی برادر می‏شتابد و هوم او را به کمند می‏گیرد و به خشکی می‏کشد:

گرفته ورا مرد دین‏دار دست‏ به خواری ز دریا کشید و ببست‏ سپردش بدین‏سان و خود بازگشت‏ تو گفتی که با باد انباز گشت

و بدین‏گونه است کاری را که از کسی ساخته نبود،توسط هوم انجام‏ گرفته و افراسیاب به دام افتاده است.

پی‏نوشت‏ها

 (2)-مسعودی،ابو الحسن،علی بن حسین،التنبیه و الاشراف،ترجمه‏ی ابو القاسم یابنده،بنگاه ترجمه‏ و نشر کتاب،1349،ص 87.

(3)-این گیاه را با افدرایکی می‏داند.

منابع

1-مختاری،محمد حماسه در رمز راز ملی،انتشارات توس،چاپ ارمغان،نوروز 1379.

2-آموزگار،ژاله،تاریخ اساطیری ایران،سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی‏ دانشگاه‏ها،چاپ دوم،تاتستان 1376.3-معیری،هایده،مغان در تاریخ باستان،پژوهشگاه‏ علوم انسانی و مطالعات فرهنگی،چاپ اول،تابستان 1381.4-عفیفی،رحیم،اساطیر و فرهنگ ایران،انتشارات توس،چاپ دوم،1383.